



تبیین فقهی ظلم به زن و تحلیل مشارکت مستقیم در ظلم به حضرت زهرا (علیها السلام)

سید علی ربانی موسویان^۱

چکیده

ظلم از منظر عقل و شرع قبیح و فاعل آن مذموم است. و از آنجا که ظلم امری اضافی است نسبت به مضاف الیه خود متفاوت میگردد و در برخی صور نسبت به برخی دیگر قبیح تر و فاعل آن سزاوار ملامت بیشتر است. از آنجا که نوع زن نسبت به مرد از توانایی جسمانی کمتر و از قدرت عاطفی بیشتری برخوردار است طبیعتاً نسبت به اقسام ستم، توهین و ایذاء آسیب پذیرتر بوده و در نتیجه اعمال ظلم نسبت به وی زشت تر مینماید و آنگاه که ظلم به برترین بانوی عالم یعنی حضرت زهرا (علیها السلام) صورت پذیرد بی شک واجد بالاترین مراتب قبح و شناعة خواهد بود. پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و با هدف تحلیل فقهی حکم ظلم و مشارکت در آن نسبت به حضرت زهرا انجام گرفت و از آنجا که دامنه موضوع گسترده بود در تحقیق پیش رو تنها به بررسی مظالم مستقیم وارد بر ایشان اکتفا گردید. یافته های پژوهش حاکی از آن است که ظلم به حضرت زهرا و ایذاء ایشان و در نتیجه مغضوب ایشان واقع شدن مساوی با ظلم و ایذاء به رسول خدا و خدا و مغضوب خدا و رسول او واقع شدن است و ایذاء خدا و رسول و مغضوب ایشان شدن نیز موجب کفر و خروج از دایره دین میگردد و در خصوص هریک از مظالم خاصه وارد بر آنحضرت نیز متناسب با جنبه حق الناسی یا حق الهی داشتن آن یا هر دو جنبه، مجرمین ضامن بوده و در خصوص اموال ملزم به استرداد به ورثه حضرت زهرا و جبران آن هستند و در خصوص حقوق الهی مانند حد محاربه و افساد مستوجب اجرای حد و تعزیر میباشند.

واژگان کلیدی: ظلم به زن، حضرت زهرا، مشارکت در ظلم، ظلم مستقیم، قتل، غصب، سب.

۱. دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ایران، تهران. ایمیل:

a.rabbani11@yahoo.com

درآمد

قائلین به حسن و قبح عقلی افعال چه آنانکه حسن و قبح افعال را از قضایای ضروریه شمرده اند مانند شیخ طوسی میرزای قمی و چه آنانکه حسن و قبح افعال را از قضایای مشهوره دانسته اند مانند مرحوم مظفر بارزترین مثالی که برای این قضایا ارائه کرده اند حسن عدل و قبح ظلم است (ن. ک. به: فیض، ۱۳۸۰، ص ۴۸-۴۹) بنابراین قبح ظلم از دید همه عقلا ذاتی است و حتی اشاعره که حسن و قبح عقلی افعال را باور ندارند از منظر شرع نمیتوانند تردیدی در قبح ظلم نمایند زیرا که آیات و روایات بر قبح ظلم متفق است. بر این ساس بر قبح ظلم عقل و شرع بلکه وجدان و فطرت هرانسان سلیم الطبعی گواهی میدهد. اما ظلم چون امری اضافی است نسبت به مظلوم به انواعی تقسیم میگردد و یکی از این اقسام، ظلم نسبت به انسان است. انسان نیز متفرع بر دو جنس مذکر و مونث است و ظلم به جنس زن نسبت به جنس مرد از جهات متعددی در نظر عرف و شرع زشت تر و وقیح تر است زیرا که زن نسبت به مرد از جهت جسمی از توانایی کمتری در دفاع از خود برخوردار است و از جهت روحی نیز احساسات و عواطف لطیف ترا و وی را در موضع آسیب پذیرتری قرار میدهد. لذا در شرع مقدس سفارشات ویژه ای در مورد زنان و رعایت حال ایشان به مردان شده است. پیامبر اکرم فرمود: یکدیگر را به رفتار نیک با زنان سفارش کنید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳، ۶۲۸) امیرمومنان علیه السلام فرمودند: کاری که بیش از توان زن است بر عهده او مگذار زیرا که زن مانند گل است و پهلوان نیرومند نیست (نهج البلاغه، نامه ۳۱ فراز ۱۱۸) و نیز فرمود: لاتحملوا النساء اثقالکم، بارهای سنگین زندگی خود را بر دوش زنان مگذارید (آمدی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۳۴) اما وقتی در میان زنان عالم به زنی مومنه ظلم و ستمی روا داشته شود شناعة و قبح ظلم بیشتر میگردد زیرا که حرمت ایمان و قداست وی نیز شکسته شده است تا اینکه وقتی ظلم به برترین بانوی عالم روا داشته شود بی تردید از شنیع ترین و وقیح ترین صورت برخوردار میگردد زیرا در اینصورت با شکستن حرمت برترین زنان و حجت بر آنها در واقع حرمت تمامی زنان و حجت خدا و ولیه الله شکسته شده که نتیجه آن هتک حرمت خدا و شکستن حریم کبریایی خواهد بود. تاریخ گواه ظلم به یگانه دختر و یادگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بعد از رحلت پدر بزرگوارشان و مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام، است. این

مظلومیت از چند منظر برجسته و قابل دقت و بررسی است:

اول این که همانطور که اشاره شد ظلم زمانی که بر یک زن واقع می شود، در مقایسه با ظلم نسبت به مرد، اهمیت و حساسیت بیشتری پیدا می کند و دارای شناخت و قباحات بیشتری است.

دوم این که آنچه این مظلومیت را برجسته میکند ارتباط و پیوند خونی و روحی حضرت زهرا (علیها السلام) با رسول خداست به طوریکه نزدیکترین انسان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پاره وجود ایشان و روح و قلب ایشان و یادگار او در میان امت بوده است و محبوب ترین شخص نزد رسول خدا بود. حاکم نیشابوری از عمر نقل میکند که خطاب به حضرت زهرا گفت: واللّٰه ما رایت احدا احب الی رسول الله منك، به خدا سوگند هیچ کس را ندیم که از تو نزد رسول خدا محبوبتر باشد (حاکم نیشابوری، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۱۵۵) ابن اثیر در اسدالغابه از رسول خدا نقل میکند که به امیرمومنان علی (علیه السلام) فرمود: فاطمه احب الی منك و انت اعز علی منها، فاطمه از تو نزد من محبوبتر است و تو نزد من از وی عزیزتر هستی (ابن اثیر، ۱۲۸۵، ج ۵، ص ۵۲۲)

سوم این که فضائل و کمالات انحصاری، ویژگی های برجسته اخلاقی و معنوی، طهارت و پاکی این بانوی نمونه اسلام، فارغ از نسبیتی که با رسول خدا دارد مظلومیت ایشان را صد چندان می کند؛ چرا که عقل حکم می کند که صاحب این ویژگی ها مستحق احترام و تکریم بیشتر باشد نه جسارت و مورد ظلم واقع شدن! شخصیتی که آیات فراوانی از قرآن از جمله آیه تطهیر در شان وی نازل شده است و محبت او اجر رسالت شمرده شده است و طبق نقل صحیح فریقین سرور تمام زنان جهان از اولین تا آخرین است. بخاری در صحیحش در کتاب بدء خلق از رسول خدا نقل میکند که به حضرت زهرا فرمود: اما ترضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة او نساء المومنین؟ آیا خشنود نیستی از اینکه سرور تمام زنان بهشتی یا مومنین هستی؟ و در باب مناقب فاطمه (علیها السلام) از رسول خدا نقل میکند: فاطمه سیده نساء اهل الجنة (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۳۵۶)

چهارم ماهیت و کیفیت غیرانسانی و بی رحمانه ظلم به حضرت زهرا (علیها السلام) و شرایط ایشان در هنگام وقوع ظلم است به طوریکه باردار و به همراه کودکانی خردسال بوده و به تازگی پدر خود



یعنی برترین انسانها را از دست داده بود.

در چنین حالی مظلالم متعددی برایشان وارد شد از جمله اینکه به منزلش هجوم بردند؛ به وی لطمه زده و مضروبش ساختند که منجر به شهادت او و فرزند در رحمش یعنی محسن علیه السلام (که شش ماه از بارداری او می گذشت) شد. و املاکش را غصب نموده و به وی توهین کرده و بر علیهِش دسیسه نموده و حدیث جعل کرده و گواهی دروغ دادند و در حقش کردند آنچه را نباید میکردند و موضوع به اینجا نیز ختم نشد گروه و نسلهایی که بعد از این جماعت آمدند به تبع اسلاف خود بر تضییع حق وی هم دست شده و بر تحریف حقایق و کتمان وقایع کمر بستند تا مظلومیت وی همچنان با جریان تاریخ مستمر بماند و هرآنکه در مقابل این هجمه ی ناجوان مردانه به مظلومه نبی قد علم کرده و دفاعی نمود و یا در حمایت از سیده نساء قلمی گرفت و سخنی راند، به فسق و زندقه متهم و به انگشت رفض و عداوت با شرع تشهیر گشت و به فتوای مصلحت امت و به جرم فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه و شق عصای مسلمین ملامت و منکوب گردید. و حال اینکه کتاب خدا بر کتمان حق وعید عذاب داده و سنت نبی، اسلام مسلم را مبتنی بر دفاع و حمایت از مظلوم دانسته و مقتضای اجر رسالت و مودت خاندان نبوت و ایمان به خاتم، بی تفاوتی و سکوت و کتمان نسبت به حقوق اهل بیت وی نیست و این خلاف انتظاری است که خود آن مخدّره از امت در ربودن حقش داشته و خلاف شکوه ای است که نسبت به خواب زدگی و سستی در مورد بردن حقش از مردم داشته است.

در موضوع ظلم به حضرت زهرا دو گروه به دو شیوه نقش داشته اند یک گروه به صورت مستقیم و مباشر و دیگری به صورت غیر مستقیم و غیر مباشر در این ظلم همکاری داشته اند که چه بسا نقش این گروه در مواردی از باب اقوی بودن سبب از مباشر، از مباشرین نیز بیشتر بوده و مستحق مجازات بیشتری باشند. در اینجا ابتدا حکم فقهی ظلم مباشر به آنحضرت و همکاری در آن و سپس حکم ظلم غیرمباشر به آنحضرت و همکاری در آن بررسی خواهد شد.

۱- مظلالم مستقیم و مباشر وارد به حضرت زهرا علیه السلام

بعد از رسول اکرم، یگانه دختر ایشان از جانب امت مورد مظلالم مستقیم و مباشر متعددی

قرار گرفت و این مظالم مستقیم و مباشر در قالب مشارکت در ظلم به ایشان قابل بررسی است. مظالم وارد بر آنحضرت وجوه مختلفی داشته از مظالم مادی و غصب اموال و حقوق مالی ایشان مانند تصاحب فدک و ممانعت از حق ارث و حق خمس تا مظالم جسمی و معنوی و روحی وارد به ایشان که به جهت اختصار تکیه بحث بر اصلی ترین مظالم وارد بر ایشان خواهد بود.

۱-۱- مظالم جسمانی و روحانی (شهادت)

مظالم جسمانی و روحانی وارد بر حضرت زهرا (علیها السلام) در منابع فریقین با اسناد و شواهد فراوانی قابل اثبات و پی گیری است. و ادله و اسناد هتک حرمت حضرت زهرا که در نهایت منجر به شهادت ایشان شده در حد تواتر و بی نیاز از ذکر است و محققین متعددی در کتب و مقالات دیگر به طور مبسوط به آنها پرداخته اند. سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مختصر مفید میفرماید: ان تواتر حدیث اسقاط الجنین فی کتب الشیعه و السنه من الواضحات فهو لایحتاج الی البحث فی صحه سند هذه الروایه ... تواتر حدیث اسقاط جنین حضرت زهرا (علیها السلام) در کتب شیعه و سنی به طور متواتر نقل شده و از امور واضحی است که نیازمند بحث در صحت آن نیست ... و ایشان برای آگاهی از این اسناد در پاورقی کتاب به مجلد هشتم کتاب ماساء الزهرا ارجاع میدهد (مرتضی عاملی، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۸۲) علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ ق) میفرماید: ان هذا الخبر يدل علی ان فاطمة صلوات الله علیها كانت شهيدة و هو من المتواترات. روایت "ان فاطمة (علیها السلام) صدیقة شهيدة" دلالت می کند بر اینکه فاطمه (علیها السلام) به شهادت رسیده است و این روایت (موضوع شهادت حضرت زهرا) از روایات متواتر و قطعی است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۱۸).

از سوی دیگر بحث حاضر فارغ از بحث اثباتی موضوع که در جای خود به اثبات رسیده است به دنبال تحلیل فقهی و بررسی حکمی آن میباشد لذا از بیان تفصیلی ادله اثبات موضوع در این مختصر صرف نظر میگردد.



۱-۱-۱- تحلیل فقهی مشارکت در قتل حضرت زهرا

بر اساس مبانی فقهی درباره کسانی که در قتل حضرت زهرا علیها السلام شرکت داشته اند کیفری کمتر از قتل متصور نیست چه از باب قصاص و یا محاربه و افساد در زمین. و شواهد تاریخی نشان میدهد که رسول خدا در موارد با شرایط کم تر از مورد بحث نیز حکم به قتل مرتکبین نموده اند. بنابراین نقل منابع عامه هبار بن اسود در سال دوم هجرت به زینب دختر خوانده خدیجه کبری و رسول خدا حمله کرد و وی را ترساند و بر اثر آن وی فرزندش را سقط نمود پیامبر اکرم خون هبار را مباح نمود. در این رابطه ابن ابی الحدید از ابو جعفر نقیب که خود از توجیه کنندگان سقیفه و مویدین عثمان است نقل میکند که گفت: هنگامیکه رسول خدا خون هبار بن اسود را مباح نمود به سبب آنکه وی زینب را ترسانده بود و موجب شده بود فرزندش را سقط نماید روشن میشود که اگر پیامبر زنده بود خون کسانی که فاطمه را ترساندند تا وی فرزندش را سقط نماید، مباح مینمود! (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۴، ص ۱۹۳) دانشمندان اهل تسنن به زینب به جهت اینکه در اثر خونریزی های متعدد بعد از گذشت شش سال از آن واقعه از دنیا می رود لقب شهیده داده اند (ابن کثیر، ۱۴۱۱، ج ۸، ص ۲۴۲) بنابراین اولاً حضرت زهرا به طریق اولی سزاوار ائصال به وصف شهیده میباشد ثانیاً وقتی رسول خدا خون کسانی را که موجب شده اند با ترساندن زنی عادی فرزندش را سقط نماید حلال شمرده اند به طریق اولی کسانی که موجب سقط فرزند یگانه دخترش شده اند آنهم دختری که سیده نساء عالمیان است و نه تنها موجب سقط فرزندش بلکه موجب قتل خود او شده اند، مباح میدانند.

ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ایران که مبتنی بر دیدگاه فقها امامیه مقرر شده است تصریح میکند که هرگاه مرتکب با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد معینی را داشته و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع گردد خواه کار ارتكابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا نظیر آن بشود خواه نشود همچنین هرگاه مرتکب عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می گردد هر چند قصد ارتكاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت و نظیر آن میشود عمل وی مصداق قتل عمد خواهد بود. بنابراین عمل آنها که در مجروح نمودن حضرت زهرا مشارکت داشته و منجر به قتل

ایشان و فرزند در رحمش شدند از آنجا که فعلشان نسبت به زن باردار و فرزند در رحمش نوعاً کشنده بوده هرچند قصد قتل ایشان را نداشته اند بلکه قرائن مانند اظهار عمر بر اینکه حتی اگر فاطمه در خانه باشد خانه را با اهلش به آتش میکشیم نشان از قصد قتل مهاجمین داشته و گزارش ها حاکی از شدیدترین کیفیت برخورد بوده (در نامه ای که عمر به معاویه مینویسد در بخشی از آن درباره کیفیت هجوم به بیت وحی و خارج کردن امیرمومنان جهت بیعت چنین میگوید: پس درحالیکه زهرا خود را به در چسبانده بود تا مانع شود با تمام توان لگدی به در زدم که فریادی کشید و گمان کردم این ناله مدینه را زیر و رو نمود و صدا زد ای پدرای رسول خدا این چنین با حبیبه و دختری رفتار میشود آه ای فضا مرا دریاب قسم به خدا فرزندی که در رحم داشت کشته شد صدای ناله اش را شنیدم در را باز کردم و داخل شدم از روی مقنعه چنان بر گونه اش زدم که گوشواره هایش پاره شد و به زمین ریخت! : مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۰، ص ۲۸۷) مصداق قتل عمد است. و از آنجا که چند نفر در این عمل مشارکت داشته اند مصداق اشتراک در قتل عمد است و کیفر قتل عمد نیز قصاص است. و از آنجا که این قتل به صورت مشترک انجام شده ولی دم آنحضرت حق خواهد داشت تمامی شرکت کنندگان در قتل آنحضرت را با پرداخت فاضل دیه هریک از آنها قصاص نماید (شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۱۳)

همچنین امام (علیه السلام) که در اینجا ولی دم نیز میباشد میتواند آنها را از باب محاربه و افساد فی الارض بدون پرداخت فاضل دیه محکوم به مجازات سلب حیات نماید و یکی از مجازات های محاربه با خدا و رسول و یا افساد فی الارض را در مورد آنها جاری نماید. و کدام افساد در زمین بزرگ تر از قتل معصوم؟! ذیل آیه الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون، کسانی که پیمان الهی را بعد از محکم ساختن آن میشکنند و پیوند با کسانی را که خدا امر به پیوستن با آنها کرده قطع میکنند و فساد در زمین به پا میکنند خسران کنندگان واقعی هستند (بقره، ۲۷) ائمه اهل بیت، شکستن پیمان در این آیه را با شکستن پیمان امامت امیرمومنان در غدیر تطبیق داده اند (قمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۶۳) و امام صادق (علیه السلام) مقصود از این صله و پیوستن را صله و پیوستن به امیرمومنان و ائمه (علیهم السلام) تفسیر کردند (قمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۴) و امام باقر (علیه السلام) درباره معنای افساد فی الارض

ذیل این آیه میفرماید: یفسدون فی الارض بالبرائة ممن فرض الله امامته، واعتقاد امامه من قد فرض الله مخالفته، افساد کنندگان در زمین کسانی هستند که با کسیکه خدا امامت وی را واجب نموده دشمنی میکنند و از وی روی میگردانند و امامت کسی را که خدا مخالفت با او را واجب دانسته، لازم میدانند و به آن باور دارند. (امام عسکری، ۱۴۲۱، ص ۲۰۶) وقتی در نظر حجت خدا، رد امامت امامت معصوم و صرف قول به امامت خلاف وی مساوی با افساد فی الارض است پس به طریق اولی ظلم در جهت غصب حق ایشان بلکه قتل زوجه صاحب ولایت، مصداق بارز افساد فی الارض است. لذا در دعایی که سید بن طاوس آن را در اقبال نقل نموده ظالمین به آل محمد را همان مفسدین فی الارض معرفی کرده است. اللهم ان الظلمه كفروا بکتابک و جحدوا آیاتک و کذبوا رسلک و بدلوا ماجاء به رسولک و شرعوا غیر دینک و سعوا بالفساد فی ارضک و تعاونوا علی اطفاء نورک و شاقوا و لاه امرک و والوا اعدائک و عادوا اولیائک و ظلموا اهل بیت نبیک، اللهم فانقم منهم و اصبب علیهم عذابک ... پروردگارا ستمگران به کتاب تو کافر شدند و آیات تو را منکر شدند و فرستادگان تو را تکذیب نمودند و آنچه رسول تو آورده بود تغییر دادند و دینی غیر از دین تو تشریع نمودند و در زمین افساد نمودند و یکدیگر را در خاموش کردن نور تو یاری نمودند و والیان امرت را به سختی انداختند و با دشمنانت دوستی و با دوستانت دشمنی کردند و به اهل بیت پیامبرت ستم نمودند پس از ایشان انتقام بگیر و عذابت را بر آنها فرو ریز ... (سید ابن طاوس، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۱۰) و در برخی روایات از ائمه معصومین مانند حدیث امام صادق علیه السلام در تفسیر مفسدین فی الارض ذیل آیه ۲۸ سوره ص، امام علیه السلام در بیان مصداق مفسدین فی الارض، بارزترین مصداق آن را دو ظالم اول به اهل بیت و پیروان ایشان معرفی مینماید: حبتو و زریق و اصحابهما (قمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۳۴). در باره معنای محارب با خدا و رسول نیز باید دقت شود که مقصود از حرب در آیه محاربه، منحصر در معنای جنگ نیست بلکه حرب در مقابل سلم به کار میرود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۰۲) و مقصود از آن مطلق مبارزه و ستیز و دشمنی و مخالفت و ضدیت و شدت غضب است و اعم از مقاتله است لذا در آیه حرمت ربا میفرماید اگر ربا را ترک نکید بدانید که حربی از جانب خدای متعال متوجه شماست (بقره، ۲۷۹) در حالیکه در ظاهر قتالی با ایشان صورت نمیگیرد. بنابراین

طبق حدیث نبوی متفق علیه فریقین که در آن خطاب به اهل بیت میفرماید: انا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمکم، من (پیامبر) با دشمن شما اهل بیت دشمنم و با کسیکه با شما در سلم و آشتی است در سلم و آشتی هستم (ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج ۵، ص ۶۹۹) محاربه با اهل بیت در حکم محاربه با رسول خداست و حکم محاربه با خدا و رسولش نیز در آیه محاربه آمده است. انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم، کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ برمیخیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند. (مأئده، ۳۳) فاضل مقداد درباره معنای محاربه با خدا و رسول میگوید: محاربه الله و رسوله محاربه المسلمین جعل محاربتهم محاربه الله و رسوله تعظیما للفعول، مقصود از محاربه با خدا و رسولش، محاربه با مسلمین است و محاربه با مسلمین را به جعت تعظیم و بزرگ داشت این جرم، محاربه با خدا و رسول معرفی نموده است (فاضل مقداد، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۳۵۰)

وقتی محاربه با مسلمین به جهت بزرگی آن، محاربه با خدا و رسول دانسته شود به طریق اولی محاربه با ائمه مسلمین و خواص ایشان و اهل بیت نبی، محاربه با خدا و رسول محسوب میشود. و نمیشود که به حکم مفسد فی الارض و محارب در مورد اولین و اصلی ترین مصادیقشان حکم نگردد اما در سایر مصادیق حکم گردد!

علاوه بر همه مطالب فوق محارب را به هر معنایی که در نظر بگیریم بر مهاجمین به بیت فاطمه علیها السلام انطباق پیدا میکند. فقها در تعریف مشهور محارب فرموده اند کسیکه برای ترساندن مردم سلاح بکشد. صاحب جواهر میفرماید: عده ای از فقها تصریح کرده اند که در صدق سلاح فرقی میان عصا و سنگ و ابزارهای دیگر غیر اینها نیست.... در خبر سکونی که حضرت امیر علیه السلام درباره مردی که آتش در خانه گروهی افکند و در نتیجه خانه و اثاث آنها را سوزاند فرمود: وی باید غرامت خانه و آنچه در آن بوده را بدهد و سپس کشته شود. از این روایت که ظاهر آیه هم آن را تأیید میکند تعمیم معنای سلاح فهمیده میشود هرچند این تعمیم

مجازی باشد بلکه در کشف اللثام آمده اختصاص سلاح به آهن چنانچه در العین آمده درست نیست بلکه معنای سلاح همان است که بیشتر فقها به آن تصریح کردند یعنی هرازاری که در جنگ به کار رود بلکه در روضه آمده که برای صدق محاربه هرگونه اعمال زور کافی است اگرچه به وسیله عصا و سنگ هم نباشد و این سخن بی وجه نیست (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۱، ص ۵۶۶) در جریان هجوم به بیت هم نسبت به ساکنان خانه اخافه الناس انجام شد و در آن از تازیانه و غلاف شمشیر و ... استفاده شد و ورود به خانه با زور و ارباب صورت گرفت بلکه به خانه آتش افروخته شد که در مورد مرتکب چنین عملی در روایات حکم مستقل به قتل وارد شده است. و قد قضی (الامام علی علیه السلام) فی رجل اقبل بنار فاشعلها فی دار قوم فاحترقت و احترق متاعهم، یغرم قیمه الدار و ما فیها ثم یقتل، امام علی علیه السلام در مورد کسیکه به خانه گروهی با آتش روی کرد و به خانه آنها آتش افروخت و خانه و اساس آنها را سوزاند حکم نمود به پرداخت غرامت قیمت خانه و آنچه در آن بود و کشتن کسیکه خانه را آتش زده بود. (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱۰، ص ۲۳۱) همچنین بر مضمون حدیث علوی: اللص محارب فاقتله فما اصابک فدمه فی عنقی، دزد محارب محسوب میشود پس او را بکش پس اگر از ناحیه او بر تو جراحاتی وارد شد دیه آن بر عهده من (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۰۷) فقها فتوا داده اند. صاحب شرایع به طور مطلق میفرماید: اللص محارب اذا دخل دارا متغلبا، سارق وقتی به حالت قهر و غلبه وارد خانه ای میشود، محارب محسوب میگردد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۹۶۰) و در ادامه میفرماید پس صاحب خانه میتواند با وی بجنگد تا او را بکشد و خون وی هدر است. اما صاحب جواهر این حکم را قید می زند به اینکه (اذا تحقق فیه معناه) اگر معنای محارب در آن محقق گردد (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۱، ص ۵۸۲) یعنی اگر سلاح یا آنچه در معنای آن است به همراه داشته باشد. که محل بحث با تمامی وجوه ذکر شده به عنوان محارب قابل انطباق است.

این نکته را هم باید در نظر گرفت که در این جریان مجازات های تعزیری دیگری نیز باقی می ماند که از پرداختن به تمامی آنها پرهیز شد از جمله مجازات تهدید و ورود به علف به منزل دیگری بدون اجازه وی که مخالف با دستور قرآن کریم در خصوص امر به اذن و استیذان جهت ورود به منزل دیگران است. یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و

تسلموا علی اهلها، ای مومنین داخل خانه دیگران نشوید تا اینکه از اهل آن خانه ها اذن گرفته و به ایشان سلام نمایید (نور، ۲۷) بر همین اساس ماده ۶۹۴ قانون مجازات اسلامی نیز این عمل را جرم انگاری کرده و مقرر فرموده است. هرکس در حریم شخصی دیگری به عنف یا تهدید وارد شود محکوم به شش ماه تا سه سال حبس می گردد. در شرایطی که مرتکبین حداقل دو نفر باشند و یکی از آنها اسلحه داشته باشد به ۱ تا ۶ سال حبس محکوم خواهند شد.

در مورد کیفیت قصاص ضاربین و قاتلین حضرت زهرا (علیها السلام) هم این نکته قابل توجه است که با توجه به اینکه قتل حضرت زهرا با یک ضربه و یک جنایت انجام نشده بلکه در اثر ضربات متعدد و جنایات مختلف انجام شده است در صورت اجرای قصاص از جانب ولی دم ایشان طبق قواعد مندرج در باب قصاص ابتدا قصاص و جنایات مادون عضو از جنایتکاران استیفاء میگردد و سپس قصاص نفس استیفاء می شود و این دو در هم تداخل نمی کنند. محقق خوئی در مبانی تکمله منهاج در مساله ۲۸ میفرماید: ... در خصوص قصاص (تداخل قصاص جراحات با قصاص نفس) اگر جراحات و قتل با یک ضربه ایجاد شده باشد مانند جایی که با یک ضربه دستش را قطع کرده و در اثر همان ضربه بمیرد تردیدی نیست که قصاص عضو در قصاص نفس تداخل میکند و فقط قصاص نفس بر او جاری میشود. همچنین تردیدی در عدم تداخل (قصاص جرح و قصاص نفس) نیست در صورتیکه جراحات و مرگ در اثر دو ضربه (یا بیشتر) ایجاد شده باشد. دو ضربه که با فاصله زمانی متفاوت زده شده است مثل اینکه دست فرد را قطع کند و فرد در اثر آن نمیرد و بعد از آن او را به قتل برساند و در صورتیکه دو ضربه بدون فاصله زمانی و بصورت پی در پی وارد شده باشد مانند جاییکه با یک ضربه دست فرد را قطع کرده و بلافاصله ضربه دوم را نیز وارد کرده و فرد را بکشد اقرب عدم تداخل است (یعنی اول قصاص جرح انجام شده و سپس قصاص نفس انجام میشود). (خوئی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۲۰۴).

با مروره جریان هجوم به بیت حضرت زهرا (علیها السلام) مشخص میشود که صدمات و لطمات وارد بر ایشان متعدد بوده و از جانب افراد مختلف و برخی از آنها با فاصله و برخی متوالی بوده که در هر صورت طبق مبانی فحول فقها چون محقق خوئی در مورد آنها ابتدا باید قصاص جراحات صورت گیرد سپس قصاص نفس.

۲-۱- ظلم مادی به حضرت زهرا (ع) (غصب اموال)

فدک سرزمینی در حجاز و در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری مدینه بود. این منطقه در صدر اسلام، محل سکونت یهودیان بود که در جنگ خیبر، بدون درگیری در اختیار مسلمانان قرار گرفت و پیامبر آن را به حضرت فاطمه (ع) بخشید (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۲۷۳).

عبدالرحمن سیوطی، در «تفسیر الدر المنثور»، در مورد جریان فدک از علمای مختلف از جمله بزار و ابن ابی حاتم نقل می کند و همه این افراد نیز از ابوسعید خدری نقل می کنند که وقتی آیه ۲۶ سوره مبارکه اسراء نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را تقدیم به حضرت زهرا (سلام الله علیها) کردند (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۲۰). شوکانی در «فتح القدیر» نیز نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را تقدیم حضرت زهرا (ع) کردند. (شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۱۱) بنابراین، اصل جریان فدک مورد پذیرش منابع عامه نیز بوده و در مورد آن روایت متعددی وجود دارد.

قرائن متعدد دیگری نیز برای این مطلب وجود دارد از جمله صاحب کتاب «السيرة الحلبیه» از سبط بن جوزی نقل می کند که ابوبکر سندی برای حضرت زهرا (ع) نوشت مبنی بر اینکه فدک ارثیه حضرت فاطمه (ع) است. اما عمر بر او وارد می شود و می پرسید این چیست که می نویسی؟ ابوبکر پاسخ میدهد: این سند فدک است که برای فاطمه (س) می نویسم مبنی بر اینکه فدک ارث او از پدرش است. عمر گفت: با این حال از کجا می خواهی خرج مسلمین را بدهی در حالی که عرب با تو در حال جنگ است؟ سپس عمر سند را از او گرفت و پاره کرد. (حلبی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۴۸۸)

شاهد دیگری که نسبت به مساله فدک وجود دارد این است که حضرت زهرا (ع) بارها و مستمرا فدک را از خلیفه اول طلب کرده است. در کتاب صحیح بخاری که از نگاه اهل تسنن بعد از قرآن معتبرترین کتاب است در روایت ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱ می نویسد: حضرت زهرا (ع)، دختر رسول خدا سراغ ابوبکر فرستاد و ارثیه خود (وجوهات مدینه که به حضرت رسول (ص) داده بودند، فدک و مابقی خمس خیبر) را از او مطالبه نمود. این مطلب نشان دهنده آن است که فدک حق طبیعی حضرت زهرا (ع) بوده است و از شواهد دیگر مالکیت فاطمه سلام الله علیها

نسبت به فدک این است که چند نفر از خلفای اموی و مخصوصا عباسی قصد بازگرداندن فدک را به اهل بیت از فرزندان فاطمه (علیها السلام) و علویان داشته اند (بلاذری، ۱۹۹۷م، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸) و این امر معقول نیست مگر در صورت مسلم دانستن تعلق فدک به آنحضرت نزد همه مسلمین از جمله حاکمان برایشان.

فدک تا زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دست حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و افرادی به عنوان وکیل، کارگزار و کارگر در آن کار می کردند پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، او اعلام کرد فدک ملک کسی نیست؛ از این رو آن را به نفع خلافت خود مصادره کرد. (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۵۴۳؛ و شیخ مفید، ۱۴۱۰ق، ص ۲۸۹ و ۲۹۰) استدلال ابوبکر این بود که پیامبران ارث نمی گذارند و مدعی بود این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده است.

فاطمه (علیها السلام) در خطبه فدکیه این سخن ابوبکر را خلاف آیاتی از قرآن میخواند که در آنها تصریح به ارث گذاری انبیاء دارد (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۰۲) وقتی ابوبکر برای فدک مطالبه شاهد نمود، امیرمومنان علی (ع) در مقابل وی استدلال نمود به اینکه اگر چیزی در دست کسی باشد و دیگری مدعی آن گردد مدعی باید شاهد بیاورد نه منکر (فاطمه) که فدک در اختیارش بوده (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹، ص ۱۲۴) و حتی وقتی فاطمه (علیها السلام)، علی (علیه السلام) و اُمّ ایمن بر اینکه پیامبر پیش از رحلتش، فدک را به او بخشیده به عنوان شاهد معرفی نمود ابوبکر شهود او را رد کرد و از وی نپذیرفت. وقتی مطالبه حق امیرمومنان علی (علیه السلام) و زهرا ی اطهر بی نتیجه ماند و با تحکم و تزویر مردود شد، فاطمه به مسجد رفت و خطبه ای خواند که به خطبه فدکیه مشهور شده است.

بر جعلی بودن حدیثی که ابوبکر به پیامبر نسبت میدهد به این مضمون که پیامبر از خود هیچ ارثی بجای نمیگذارد، آنچه باقی میگذارد صدقه است! ادله روشنی وجود دارد. از جمله اینکه: چرا هیچ یک از وارثان پیامبر حتی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) تا آن روز این حدیث را ننشیده بودند؟ چرا همسران پیامبر (علیهم السلام) عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم ارث خود را مطالبه کردند؟ چرا عثمان این سخن پیامبر را به آن ها گوشزد نکرد؟ چرا عثمان نزد ابوبکر رفت و خواسته همسران پیامبر (علیهم السلام) را به او گفت؟ پس عثمان هم مانند اهل بیت (علیهم السلام) و همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وجود این حدیث بی خبر بوده است! فخر رازی در تفسیرش در این باره، نکته

ظرفی را آورده است او می گوید: دانستن مسئله ارث پیامبر ﷺ مورد نیاز کسی جز فاطمه، علی و عباس نبوده است و این ها خود از بزرگان علما، اهل دین و از زاهدان روزگار بوده اند، ولی ابوبکر نیازمند دانستن این مسئله نبوده و به ذهنش هم خطور نمی کرده است که از رسول خدا ﷺ ارث ببرد؛ پس چگونه زینبده رسول خداست که این مسئله را به کسی که نیازمند آن نیست، بیاموزد و به کسانی که بیشترین نیاز را به دانستن آن دارند، بیاموزد؟ (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۲۱۷)

علاوه بر اینکه فدک در تصرف فاطمه ﷺ بوده و بنابر اماره ید، فدک به زهرای اطهر تعلق داشته و شاهد خواستن از وی خلاف قاعده ید می باشد نپذیرفتن شهود از فاطمه ﷺ نیز دارای اشکالات متعدد و جدی است اولاً شاهد خواستن از کسی مانند علی ﷺ که خدای متعال بر اساس آیه تطهیر به طهارت وی از گناه شهادت داده و بنابر آیه: کونوا مع الصادقین (توبه، ۱۱۹) امر به همراه شدن و پیروی با او داده به منزله تکذیب و رد کلام الله است. ابن ابی الحدید در موضوع فدک، تحلیل قابل توجهی دارد که ماحصل آن از این قرار است: آیه تطهیر دلالت بر عصمت زهرا ﷺ دارد همچنین این فرمایش نبوی که فرمود: فاطمه بضعة منی هرکس او را بیازارد مرا آزرده و هرکه مرا بیازارد خدا را آزرده است. این حدیث نیز دلالت بر عصمت فاطمه ﷺ میکند زیرا اگر وی از کسانی بود که مرتکب معصیت میشد دیگر صحیح نبود که پیامبر به طور مطلق بفرماید هرکس او را بیازارد مرا آزرده زیرا در صورتیکه شخصی مرتکب عمل مستحق ملامت یا اقامه ی حدی میشد درحالیکه خوشایند او (زهرا) بود از آن مسرور میگشت و آزرده نمیشد یعنی تنها در صورتی امکان دارد خدا و رسول از آزرده شدن حضرت زهرا آزرده شوند که وی تنها در برابر معصیت و نافرمانی خدا، ناخشنود و آزرده گردد نه به جهت تمایلات شخصی و این معنا مساوی با عصمت است. آنگاه ابن ابی الحدید اضافه میکند علاوه بر اینکه ما در این مساله نیازی به استدلال به عصمت زهرا ﷺ نداریم بلکه در این موضع علم ما به صدق وی در ادعایش کافی است. و در صدق وی نیز هیچ اختلافی میان مسلمین وجود ندارد زیرا احدی شک ندارد که وی در ادعایی که مینمود و نه در غیر آن کاذب نبوده است. بلکه اختلاف در این است که آیا با وجود علم به صدق وی در ادعایش بدون ارائه بینه (شهادت شهود) واجب است

آنچه را ادعا نموده به وی تسلیم نمود یا خیر؟ آنگاه بر عدم نیاز ارائه بینه از جانب حضرت زهرا اینگونه دلیل می آورد که اساساً ارائه بینه و اعتبار آن به جهت ظن غالبی است که از آن (برای قاضی) بر صدق مدعی حاصل میشود لذا در بینه، عدالت شهود را شرط کرده اند زیرا صفت عدالت در شهود در غلبه این ظن موثر است. و برای همین است که حاکم بدون وجود بینه میتواند به علم خودش حکم کند زیرا دلالت علم قوی تر از دلالت ظنی حاصل از بینه است و برای همین است که اقرار (از میان ادله اثبات دعوا) بر بینه مقدم است زیرا ظنی که با اقرار حاصل میشود قوی تر از ظنی است که با بینه حاصل می شود پس وقتی اقرار به جهت قوی تر بودن ظن در آن، بر بینه مقدم میگردد به طریق اولی باید علم بر جمیع ادله ظن آور یعنی بینه و اقرار مقدم گردد زیرا همانطور که با وجود اقرار، به شهادت احتجاج نمیشود زیرا با وجود حکم قوی، حکم ضعیف ساقط میگردد همینطور هم با وجود علم، به سایر ادله ظن آور احتجاج نمیشود. (بنابراین ابوبکر با وجود علم به صدق حضرت زهرا نباید از وی مطالبه دلیل مینمود و این خلاف قواعد داوری است) و آنگاه ابن ابی الحدید بر سخن خود شاهی از سنت می آورد که اهل نقل (از فریقین) در آن اختلافی ندارند و آن اینکه اعرابی با رسول خدا بر سر شتری منازعه نمود پس اعرابی از رسول خدا شاهد خواست و خزیمه بر اینکه شتر از آن رسول خداست (و آن را خریداری کرده) شهادت داد پس رسول خدا از وی پرسید تو که شاهد این موضوع نبودی پس از کجا علم به آن داری؟ خزیمه گفت نه حاضر نبودم اما از این جهت علم به آن دارم که تو رسول خدا هستی (و رسول خدا دروغ نمیگوید). پس رسول خدا شهادت وی را نافذ اعلام کرد بلکه شهادت او را به عنوان دو شهادت پذیرفت و از آنجا خزیمه را ذوالشهادتین نامیدند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۷۳) بنابراین سنت رسول خدا هم بر این استقرار یافته بود که با وجود علم به صداقت شخصیتی چون زهرا یا اطهر که خدا و رسول بر عدالت و صدق وی شهادت داده اند از وی مطالبه دلیلی نمی نمودند بلکه بر اساس علم به صدق ادعای وی با او رفتار مینمود. همانگونه که در قضیه مشابهی ابوبکر از دیگر صحابه شاهد مطالبه ننمود و دانشمندان اهل تسنن همین استدلال را بر توجیه رفتار ابوبکر در آنجا ارائه نموده اند. عینی در شرح صحیح بخاری در توجیه اینکه چرا ابوبکر بدون مطالبه بینه از جابر، ادعای مالی او را میپذیرد مینویسد:

انما لم یلتمس شاهدا منه لانه عدل بالکتاب و السنه! چون جابر بر اساس کتاب و سنت (ازصحابه است پس) عادل است و بر مسلمان چه رسد به صحابی گمان نمی‌رود که دروغ بگوید! (عینی، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۲۱)

و ثانیاً شهود خواستن از فاطمه رفتاری دوگانه از جانب ابابکر نسبت به سایر صحابه رسول خدا بوده که هیچ توجیهی برای آن وجود ندارد.

پس از رسول اکرم ﷺ مسلمانان بحرین را تصرف کردند و غنائم جنگی زیادی به دست آوردند. جابر بن عبدالله، نزد ابوبکر آمد و گفت: رسول اکرم به من فرموده بودند: اگر بحرین را فتح کنیم، از غنائم بحرین، فلان مبلغ را به تو هدیه خواهم داد. ابوبکر بدون معطلی و بدون درخواست شاهد و یبینه، یک مشت بزرگ از طلا و نقره در دامن جابر ریخت. جابر می‌گوید: آنها را شمردم و پانصد درهم شد، بعد ابابکر به من گفت: دو برابر آن را هم خودت بردار. (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۵۸. مسلم، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۷۵)

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت می‌گوید: «و فيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة و لو جر ذلك نفعا لنفسه، لأن أبا بكر لم يلمس من جابر شاهدا على صحة دعواه.» این کار ابوبکر، دلیل بر این است که خبر واحد از صحابه، قابل قبول است، حتی اگر شهادت صحابه به نفع خودش باشد. زیرا ابوبکر برای صحت ادّعای جابر، از او شاهد نخواست. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۸۸) پس چگونه است که ابوبکر با دختر رسول خدا از صحابه آنحضرت بلکه اهل بیت ایشان نیز بود رفتاری متفاوت سر می‌زند؟!

نکته قابل توجه دیگر در موضوع جابر اینکه وی هیچ شهادی بر ادّعای خود ارائه نکرد درحالیکه زهرای اطهر، علی بن ابی طالب ﷺ را به عنوان شاهد معرفی نمود همانکه به نقل ترمذی پیامبر درباره اش فرمود: اللهم ادر الحق معه حیث دار، خدایا هر جا علی است حق را با او بدار (ترمذی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۲۹۸) آیا کسیکه دائر مدار حق است و حق از او جدا نمی‌گردد گواهی به دروغ می‌دهد و میتوان گواهی وی را در نمود؟! و این درحالی است که طبق نقل صحیح بخاری پیامبر خدا در قضیه ای که تنها شاهد آن عبدالله بن عمر بوده شهادت وی را پذیرفته است (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۴۳) به راستی آیا شان و جایگاه امیرمومنان علی ﷺ و

خلیفه چهارم اهل عامه و جماعت کمتر از ابن عمر است که ابوبکر بر خلاف سنت نبی شهادت وی را نمیپذیرد؟! ضمن اینکه موضوع مورد بحث مالی است و بنابراین ابوبکر میتواند در آن به یک شاهد و سوگند حضرت زهرا کفایت کند پس چرا از وی مطالبه سوگند جهت اثبات مدعایش ننمود؟! و حتی اگر این داوری را هم بر نمیتافت بر اساس سنت نبوی قطعی در داوری مدعی باید بینه اقامه نماید و در صورت فقدان بینه، منکر باید در مقابل مدعی سوگند یاد نماید، اگر ابوبکر مدعی بود و زهرا (علیها السلام) منکر، چرا از زهرا (علیها السلام) مطالبه بینه نمود و اگر زهرا مدعی بود و ابوبکر منکر، چرا ابوبکر برد اعای وی سوگندی یاد نکرد؟! همه اینها نشان میدهد که اساسا موضوع داوری کردن نبود بلکه دادگاهی نمایشی جهت ربودن حق مسلم یگانه دختر رسول خدا و تحریم اقتصادی اهل بیت بود.

۱-۲-۱- تحلیل فقهی حکم مشارکت در ظلم مادی (غصب اموال) به حضرت زهرا (علیها السلام)

بر اساس مبانی فقهی کسانی که در غصب اموال حضرت زهرا از جمله فدک مشارکت داشتند اموال ایشان بر ذمه آنها ثابت شده و موظف به برگرداندن آن اموال به ورثه ایشان میباشند. طبق روایت مشهور: حرمة مال مسلم کحرمة دمه، حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست. این در مورد مسلمان عادی است تا چه رسد به امام مسلمین. امام عصر در یکی از توقیعات خود میفرماید: من اکل من اموالنا شیئا فانما یاکل فی بطنه ناراً و سیصلي سعیرا، کسیکه چیزی از اموال ما اهل بیت را (به باطل) بخورد در واقع آتش خورده است و وارد جهنم خواهد شد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، ص ۲۱۶) طبق قواعد فقهی با غاصب به اشد وجه برخورد میشود و از او اخذ میگردد (الغاصب یؤخذ باشق الاحوال) (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۸۱)، و طبق قاعده (علی الید) بازگرداندن آنچه غاصب در اختیار گرفته واجب فوری است و چنانکه مال مغضوب را تلف کرده یا معیوب نموده و خسارتی بر آن وارد نموده باشد ضامن است همچنین ضامن منافع دورانی است که غصب کرده است. مشهور فقهای امامیه استیلای بر منافع را به طور مطلق مانند سلطه بر اعیان میدانند و معتقدند که غصب در مورد منافع نیز مطلقا محقق میگردد و بنابراین غاصب را ضامن منافع اعم از مستوفات (منفعی که استفاده کرده) و غیر مستوفات (منفعی که استفاده نکرده) میدانند (حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۷۸). علاوه بر

اینکه غاصب هر تصرفی که در ملک غصبی انجام دهد خود حرامی دیگر است و اگر آن عمل عبادی باشد باطل محسوب میشود زیرا از شرایط عبادات انجام عمل در مکان مباح است بنابراین تمام تصرفاتی که غاصبین حقوق اهل بیت در اموال و مناصب اهل بیت انجام داده اند حرام است حتی اگر اموال و مناصب اهل بیت را صرف مسیر به ظاهر درست و اصلاح نموده باشند این به مانند آن است که شخصی با مالی که سرقت نموده صدقه دهد که شرط قبولی عمل بنیان آن بر تقوا است انما یتقبل الله من المتقین، خدای متعال (عبادت را) تنها از متقین میپذیرد (مأئده، ۲۷) همچنین است حکم فتوحاتی که با حکومتی و قدرتی انجام شده که اصل آن غصبی است و در حالی انجام شده که حاکمیت حق دیگری است و یا نماز جمعه و عیدینی که اقامه شده در حالیکه حق امامت با امام دیگر و افضلی است که منزوی گشته است.

علاوه بر حکم فوق میتوان به محارب بودن کسانی که اموال و املاک حضرت زهرا را در روز روشن به زور از وی سلب نمودند حکم نمود زیرا اساساً همانگونه که فاضل مقداد تصریح میکند اصل معنای حرب، سلب است (فاضل مقداد، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۳۵۱) بلکه برخی قدر مشترک معنای حرب را سلب دانسته اند (آلوسی، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۱۰۶). لذا یکی از معانی حرب، غصب و سلب و غارت اموال دیگری است و به قطاع طریق نیز اطلاق محارب میگردد و اگر کسی در شهر مال دیگری را به زور از او بستاند محارب است (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۸۵).

۳-۱- سب حضرت زهرا (علیها السلام)

رفتار ابوبکر با حضرت صدیقه (علیها السلام) پس از ارائه خطبه فدکیه حکایت از کینه و دشمنی او نسبت به خاندان رسول خدا و ظلم به ایشان دارد و سخنان وی حاکی از توهین و هتاکی نسبت به اهل بیت است که پیش از آن جز توسط مصاحب وی سابقه نداشته و بنیان گذاری هتک و حرمت شکنی اهل بیت محسوب می گردد و توجیهی جز اقدام در راستای غصب حقوق اهل بیت نمیتواند داشته باشد.

ابوبکر جوهری بغدادی (م ۳۲۳ق) از عالمان اهل تسنن در کتاب السقیفه و الفدک و ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده اند: پس از آنکه صدیقه طاهره (علیها السلام) به مسجد آمد و آن خطبه غرا را

خواند و ابابکر خطبه حضرت فاطمه (علیها السلام) را شنید، تأثیر سخنان حضرت بر مردم به او سنگین آمد بر منبر رفت و گفت: ای مردم، گوش دادن به سخنان واهی چه معنی دارد؟! این ادعاها در زمان رسول خدا کجا بود؟! هر کس شنیده بگوید و هر کس شاهد بوده بازگو کند. انما هو ثعاله شهیده ذنبه مرب لكل فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما همرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کآم طحال احب اهلها الیها البغی، او روباهی است که شاهدش دُم اوست!!! پرورش دهنده و آغاز کننده تمام فتنه‌ها علی است؛ اوست که می‌گوید: شتر ما بعد از پیری دوباره جوان شده است! (می‌خواهد دوباره فتنه بپا کند) از ضعیفان کمک می‌خواهد و از زنان یاری می‌طلبد! مانند ام طحال که ... (نویسنده از بیان و ترجمه این بخش معذور است، چرا که چنین جسارتی را نمی‌توان به قلم آورد) (ابن ابی الحدید می‌گوید: ام طحال زنی فاحشه در جاهلیت بود) (جوهری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۰۴ و ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۱۵)

سپس ابن ابی الحدید می‌گوید به استادم گفتم: منظور ابابکر از مثال روباه و دُمش کیست؟! گفت: واضح است، گفتم: اگر واضح بود که نمی‌پرسیدم. گفت: منظورش علی است با تعجب پرسیدم این را به علی گفته است؟! گفت آری پسر، سلطنت و حکومت است و این امور را می‌طلبد!!

ابوهلال عسکری (م ۳۹۵) از علمای اهل تسنن می‌نویسد: قولهم شاهد الثعلب ذنبه: و هو مثل مبتذل فی العامة و قد جاء فی الکلام لأبی بکر... اینکه روباه دُمش را شاهد قرار داده، مَثَل مبتذلی در میان مردم است و در کلام ابوبکر آمده است ... (ابوهلال عسکری، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵۵۳)

این اهانت و هتک و سب آشکار ابوبکر نسبت به سیده نساء عالمین و امیر مومنان و تکذیب و شاهد خواستن ابوبکر از حضرت زهرا در حالی بود که خدای متعال وی را در قرآن طاهر مطهر خوانده است و یکی از القاب مشهور حضرت فاطمه علیها السلام، «صَدِّيقَه»؛ یعنی بسیار راستگو است و بنا به تصریح منابع فریقین حتی عایشه در حق وی اعتراف می‌کند که راستگو تر از وی ندیده است: هیثمی از اعلام عامه در حدیث شماره ۱۵۱۹۳ مجمع الزوائد از قول عایشه نقل می‌کند که گفت: ما رایت افضل من فاطمه غیر ابیها، کسی را برتر از فاطمه غیر از پدرش ندیدم. و

طبرانی و در اوسط و ابویعلی از عایشه با رجال صحیح اینگونه نقل میکنند: «ما رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَصْدَقَ مِنْ فَاطِمَةَ؛ کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم (هیشمی، ۱۴۲۲، ج ۹، ص ۲۰۱). و روشن است که این تکذیب عالمانه صورت گرفته و در مورد این سب و جسارت، رسول خدا حاکم خواهد بود.

ابن ابی الحدید، میگوید به استاد علی بن فارقی استاد مدرسه بغداد گفتیم: «أَكَاثُ فَاطِمَةَ صَادِقَةٌ؛ آیا فاطمه در ادعای مالکیت فدک راست گو بود؟». پاسخ داد: بلی! گفتیم: پس چرا خلیفه، فدک را به او برگرداند؟ استاد با اینکه اهل خنده و شوخی نبود، تبسمی کرد و گفت: «اگر امروز فدک را به ایشان می داد، فردا نیز می آمد و می گفت خلافت حق علی است، و ابوبکر هم مجبور می شد باز حرف فاطمه را بپذیرد!» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۸۴).

در این جریان دیگران نیز مانند عمر اهانت ها و جسارت های لفظی به حضرت زهرا کردند که به جهت پرهیز از اطناب از ذکر آنها خودداری می گردد.

۱-۳-۱- تحلیل فقهی حکم مشارکت در سب حضرت زهرا (علیها السلام)

سب در لغت به معنای ستم، بدگویی، ناسزا و بددهانی است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲، ص ۲۲۵) همچنین شامل توصیف کردن دیگری است به آنچه نقص و خواری او باشد. سب در اصطلاح فقهی عبارت است از هتک حرمت، تحقیر و اهانت (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۱۷۱) در این مساله که سب النبی از کبائر است و کیفر مرتکب آن قتل است اختلافی میان فقها نیست. صاحب جواهر میفرماید: هرکس پیامبر اسلام را سب کند بر هر مسلمانی که می شنود جایز بلکه واجب است بدون حکم دادگاه او را بکشد یعنی نیازی به محاکمه و محکومیت او نیست بلکه وظیفه مسلمین کشتن فوری اوست هیچ اختلافی میان فقها در این مساله نیست و هر دو قسم اجماع بعلاوه روایات در این باره موجود است (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۴۳۲). صاحب جواهر عین این حکم را درباره سایر ائمه نیز جاری میداند (همانجا، ص ۴۳۵) در مورد الحاق ائمه معصومین و حضرت زهرا (علیها السلام) به این حکم، محقق خوئی در مساله ۲۱۴ مبانی تکمله المنهاج میفرماید: کشتن دشنام دهنده به پیامبر بر کسی که این دشنام را می شنود واجب است و دشنام دادن به

ائمه معصومین و حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز به همین حکم ملحق میشود و کشتن او نیاز به حکم حاکم شرع ندارد (خوئی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۰۱) دلیل این حکم روایات متواتر بریکی دانستن حکم رسول خدا و اهل بیت او در همه امور جز مواردی که به نص استثناء شده میباشد و همچنین شارح مبانی تکمله در تعلیل این حکم میگوید: زیرا از ضروریات مذهب ما این است که ائمه معصومین و حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به منزله ی جان پیامبر هستند و حکم آنها همان حکم پیامبر است و همگی آنها در حکم واحد هستند و در مجرای واحدی جریان دارند. (همان) قانون مجازات اسلامی ایران نیز به پیروی از فقهای امامیه حکم سب حضرت زهرا (علیها السلام) را مانند حکم سب سایر ائمه و رسول خدا اعدام دانسته است. ماده ۲۶۳ قانون مجازات مقرر داشته است. هرکس پیامبر اعظم و یا هر یک از انبیای عظام الهی را دشنام دهد یا قذف نماید ساب النبی است و به اعدام محکوم میشود. تبصره: قذف هریک از ائمه معصومین (علیهم السلام) و یا حضرت زهرا سلام علیها یا دشنام به ایشان در حکم سب النبی است.

نکته قابل توجه اینکه شهیدثانی در انتهای مبحث قذف در باب حدود کتاب الروضه میفرماید: ظاهر نصوص و فتاوی فقها این است که ساب النبی کشته میشود حتی اگر توبه کند و ظاهر کلام فقها این است که حکم ساب الامام (علیه السلام) نیز همین است (شهیدثانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۷۴) یعنی بر خلاف سایر موارد که توبه مرتد غیر فطری پذیرفته میشود شدت شناخت سب النبی در حدی است که توبه چنین شخصی پذیرفته نمیگردد.

به نظر میرسد براساس مبانی فقهی مخالفین نیز بتوان قائل به همین حکم شد. در بخشی از روایتی که فریقین آن را نقل کرده اند. چنین آمده است: همانا منتصر شنید که پدرش متوکل به حضرت فاطمه (علیها السلام) ناسزا می گوید و وی را سب میکند!! از یکی از بزرگان اطرافش پرسید که حکم پدرش چیست؟ او گفت: کشتن او واجب شده است، اما هرکس پدرش را به قتل رساند عمر طولانی نخواهد داشت. منتصر گفت: چنان چه با کشتن او از خداوند فرمانبرداری نمایم، از مرگ پروایی ندارم، حتی اگر عمرم طولانی نگردد؛ و متوکل را به درک واصل کرد. (ابن اثیر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۵۵ و طوسی، ۱۴۱۴، ص ۳۳۸). بنابراین روایت مشخص میشود که نزد مخالفین نیز حکم سب حضرت زهرا (علیها السلام) وجوب قتل ناسزا دهنده بوده و این حکم چنان نزد آنان روشن و

قطعی بوده که مفتیان اهل تسنن با وجود حاکم ناصبی چون متوکل بر این آن فتوا داده اند. عبدالرئوف مناوی از اعلام اهل تسنن در فیض القدير با اشاره به روایت نبوی (فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبني) میگوید: استدلال به سهیلی علی من سبها کفر لانه یغضبه و انها افضل من الشیخین، سهیلی بر اساس این روایت استدلال کرده که هرکس فاطمه را سب کند کافر است چون رسول خدا به او غضب میکند (کسیکه رسول خدا به او غضب کند خدا به او غضب کرده و آنکه خدا به او غضب کند کافر است) و این که او افضل از ابوبکر و عمر است (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۴، ص ۵۵۱)

سیوطی در کتاب «القام الحَجَر لَمَنْ رَکَى سَابَّ أُمِّ بَکْرٍ وَ عَمْرٍ» (یعنی: سنگ زدن به دهان کسی که بدگویی به ابوبکر و عمر را تزکیه و توجیه نماید). در فصل سَوَم آورده: «شخصی گفته بود: من در شب زن را قَسَم نمی‌دهم (در بحث شهود و یمین) اگرچه دختر ابوبکر باشد. (باید زن در روز و با رؤیت و حضور محارم برای قَسَم خوردن حاضر شود). بعضی از کسانی که ادعای فقه داشتند هم گفتار آن شخص را تأیید کرده بودند. ابوالمطرف شعبی گفت: «به خاطر این گفتارش باید به سختی او را بزنند و مدّت زیادی به زندان رود، و آن کسی که گفتار او را درست دانسته شایسته تراس است به اینکه او را فاسق گویند تا فقیه، و باید ادب شود و فتوا و گواهی او مردود است. و این جَرَحی است در او که باید به سبب آن مبعوض و منفور باشد و بغض او در راه خدا و طاعت محسوب می‌شود.» وقتی که آن مدّعی نه ناسزا گفته و نه سخن به اشاره گفته است، بلکه فقط گفتار کسی را که اشاره نموده صحیح دانسته، شایسته ضرب و زندان انداختن باشد و فتوی و شهادت او قبول نشود و مبعوض دانسته شود، پس کسی که به دشنام دادن پردازد به طریق اولی در فاسق بودنش تردیدی نیست، و اگر سبّ صحابه را جائز بداند در کافر بودنش حرفی نیست (سیوطی، ۱۹۸۹م، ص ۶۶-۶۷). بنابراین گزارش سیوطی کسیکه در نزد دانشمندان اهل تسنن حتی عایشه را در مثال فقهی بدون بی احترامی نام ببرد موجب تفسیق وی میشود و اگر کار به سب صحابه بکشد موجب تکفیر میگردد پس به طریق اولی سب دختر رسول خدا که هم صحابی هم از اهل بیت و هم سیده نساء اهل جنت بوده موجب کفر و ارتداد میگردد.

بنابراین حکم ابوبکر که زهرای اطهر را سب صریح نموده است به طور ویژه و سایر سبب کنندگان ایشان روشن می‌گردد. و بر این حکم مویدات فراوانی وجود دارد. علامه مجلسی می‌نویسد: و دعت الانصار الی قتاله فثبت جواز قتله و لو کان إماماً لم یجز قتله. حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها (در چندین فراز خطبه فدکیه و هنگام رفتن به درب خانه آنها و طلب نصرت) انصار را به قتال با ابوبکر دعوت کردند، پس جواز قتلش ثابت می‌شود حال آنکه اگر امام بود، کشتنش جایز نبود. (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، جلد ۲۹، ص ۱۴۳).

از سوی دیگر عدم دفاع از معصوم (علیه السلام) در مجلسی که وی مورد سب قرار گرفته و از او بدگویی میشود حرام است و در صورت امکان به هر نحو ممکن باید جلوی این بی حرمتی و هتک ولی خدا گرفته شود بنابراین کسانی که با امکان ممانعت نسبت به این موضوع هیچ عکس العملی نشان ندادند معصیت کار و فاسق محسوب می‌گردند و اگر قبلاً هم از آن راضی بودند شریک در آن و در حکم قائل آن خواهند بود. روایات متعددی دلالت میکند بر حرمت سکوت و عدم ممانعت از سب معصوم (علیه السلام) در صورت امکان در مجلسی که شخص در آن حضور و یا از آن اطلاع داد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ قَعَدَ فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ يَقْدِرُ عَلَى الْإِثْتِصَافِ فَلَمْ يَفْعَلْ أَلْبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الذِّلَّ فِي الدُّنْيَا وَعَذَبَهُ فِي الْآخِرَةِ وَ سَلَبَهُ صَالِحَ مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ مَعْرِفَتِنَا.

امام باقر علیه السلام فرمودند: کسی که در مجلسی بنشیند که در آن جلسه به یکی از ائمه علیهم السلام ناسزا گفته می‌شود، و او قادر است دفاع کند ولی اینکار را نکند، خداوند در دنیا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند و در آخرت او را عذاب خواهد کرد. و خداوند شایسته‌ترین نعمتی که به او داده، که معرفت ما می‌باشد، از او سلب خواهد فرمود (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۳۶).

اگر امکان جلوگیری از آن نیست لااقل باید آن مجلس را ترک نمود و الا شنونده نیز مانند گوینده آن سخنان خواهد بود. امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیه که میفرماید: اذا سمعتم آیات الله یُکفر بها و یُسْتَهْزَأُ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم، وقتی

میشنود که آیات خدا تکفیر و مورد استهزاء قرار میگیرد با آنها ننشینید تا در سخن دیگری وارد شوند و الا شما نیز مانند آنان خواهید بود (نساء، ۱۴۰) میفرماید مقصود این است که اگر در مجلسی انکار حق و تکذیب آن شد و درباره ائمه بدگویی شد پس از نزد آن شخص برخیزید و آنجا ننشینید (گوینده) هرکس که میخواهد باشد (حرعاملی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۵۰۴)

۱-۴- شهادت زور علیه حضرت زهرا (علیها السلام)

یکی از ظلم های مباشر بر حضرت زهرا (علیها السلام) تبانی بین دستگاه حاکمه با برخی از نزدیکان ایشان جهت تصرف و تسلط بر حقوق زهرا (علیها السلام) اظهر (علیها السلام). حنان بن سدید گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم و صدقه بن مسلم از وی پرسید: چه کسی علیه فاطمه (علیها السلام) شهادت داد که از پدرش ارث نمی برد؟ فرمود: عایشه و حفصه و مردی از بادیه نشینان به نام اوس بن الحدثان از قبیله بنی نضر، پیش ابوبکر شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی از من ارث نمی برد؛ و فاطمه را از ارث پدرش بازداشتند! (حمیری، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۹).

بنابراین برخی از همسران پیامبر با برخی با دیه نشینان در خصوص عدم ارث بری از پیامبر تبانی به شهادت زور نموده و ظالمین آنحضرت را در جرم ربودن حق آنحضرت یاری نمودند. گذشته از اینکه مضمون کلامی که آنها به پیامبر نسبت دادند و در موردش شهادت دادند خلاف نصوص قرآنی است مانند آیه: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب، زکریا از خدا درخواست میکند به من فرزندی عطا کن تا از من و خاندانم ارث ببرد (مریم، ۶) و آیه: و ورث سلیمان داود، سلیمان از داود ارث برد (نمل، ۱۶) و با آیات دیگری نیز در تعارض است مانند آیه: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین، خداوند شما را درباره فرزندانان سفارش میکند که حق پسر مانند دو دختر است (نساء، ۱۱) و آیه: و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، در کتاب خدا بستگان رحمی برخی بر برخی دیگر در ارث بردن سزاوارتر هستند (انفال، ۷۵) این آیات در کذب بودن شهادت آنها کفایت میکند. علاوه بر آن، اقرار آنها بر علیه خودشان در زمان حکومت عثمان گواهی دیگری بر کذب بودن شهادتشان میباشد.

شیخ مفید از امام باقر (علیه السلام) نقل میکند که آنحضرت فرمود: عائشه نزد عثمان آمد و گفت: آن

سهمیه و پولی را که پدرم و عمر بن خطاب به من می دادند به من بده. عثمان گفت: من در کتاب و سنت جایی برای چنین پولی که برای تو مقرر شده باشد نمیابم، پدرت و عمر بن خطاب به دلخواه خودشان به تو بخشش می کردند ولی من این کار را نمی کنم.

عائشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا بده. عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس گواهی ندادید که رسول خدا ارث به جا نمی گذارد، تا جایی که فاطمه را از ارث خود منع کردید و حق او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز از پیامبر ارث می طلبی؟ عائشه او را رها کرد و بازگشت. از آن روز به بعد هرگاه عثمان برای نماز بیرون می آمد، عائشه پیراهن رسول خدا را می گرفت و بر سر چوبی بلند می کرد و می گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزیده و سنت او را رها کرده است (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۸۶).

البته این کار عثمان به جهت دوستی با حضرت زهرا انجام نشد بلکه به سبب دشمنی با عایشه و حفصه بود لذا عثمان با وجود این اذعان نه تنها فدک را به وارثین فاطمه برنگرداند بلکه آن را به مروان بخشید!

۱-۴-۱- تحلیل فقهی حکم مشارکت در شهادت زور علیه حضرت زهرا (علیها السلام)

شهادت زور یا دروغ یکی از گناهان کبیره است و در صورت اثبات، مرتکب آن فاسق معرفی شده و احکامی از جمله تعزیر بر آن مترتب میگردد. براساس آیاتی از قرآن مانند آیه مبارکه: و اجتنبوا قول الزور، و از گفتار دروغ پرهیز کنید (حج، ۳۰). فقها بر حرمت شهادت کذب استدلال نموده اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۶۴). همچنین فقها براساس استناد به روایات فراوانی که در این زمینه رسیده است بر حرمت شهادت کذب استدلال کرده اند. از جمله علامه حلی بر مبنای حدیث امام باقر (علیه السلام) که میفرماید: هیچ شخصی نیست که به منظور بردن مال مسلمانی بر علیه او شهادت دروغ دهد مگر آنکه خداوند به جای آن سند دوزخی بودن او را می نویسد (حلی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۹۷)، آیت الله بروجردی براساس حدیث امام صادق که میفرماید: گواهی دهنده به دروغ هنوز قدم از جای خود برنداشته که آتش دوزخ بر او واجب میشود. بر حرام بودن شهادت دروغ استدلال نموده است (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۳۰، ص ۳۲۸).

فقه‌های شیعه در تعزیر و تشهیر کسیکه شهادت دروغ داده است اختلافی نکرده اند (طوسی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۲۴۰). در شهادت بر امور مالی در صورتیکه پس از اجرای حکم، دروغ بودن شهادت شهود ثابت گردد شاهدان ضامن مالی هستند که محکوم علیه پرداخته است (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۲۲)، برخی فقها نیز با استناد به سیره امام علی علیه السلام در زمان حکومتش به زندانی کردن شاهد دروغگو فتوا داده اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲، ج ۵، ص ۲۹۵) همچنین به فتوای فقه‌های امامیه کسیکه شهادت دروغ دهد، شهادت های بعدی او پذیرفته نمیشود مگر آنکه توبه نموده و عدالتش احراز شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۵۹۸ و ۶۱۲).

بنابراین شهادت کذب بر علیه مومن موجب فسق و تعزیر میگردد و شهادت شاهد کاذب نیز هرگز پذیرفته نمی گردد و مالی را که با شهادت وی از مشهود علیه بازداشته شده ضامن میگردد. این در صورتی است که شهادت در مورد مومنی عادی داده شود بلکه بر علیه هرانسانی ولو کافر داده شود. لذا پیامبر اکرم فرمود: من شهد زور علی رجل مسلم او ذمی او من کان من الناس علق بلسانه یوم القیامه و هو مع المنافقین فی الدرك الاسفل من النار، هرکه درباره شخص مسلمانی یا ذمی یا هرانسانی شهادت دروغ دهد در روز قیامت به زبانش آویزان میشود و با منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ خواهد بود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۰۴) قانون مجازات اسلامی ایران نیز در ماده ۶۵۰ برای شهادت دروغ نزد مقامات رسمی تعزیر به مدت سه ماه و یک روز تا دو سال حبس و یا جریمه مالی در نظر گرفته است.

اما با توجه به اینکه جرایم صورت گرفته نسبت به اولیاء الهی از شناخت و قبح بیشتری برخوردار است مجازات های جرائم صورت گرفته نسبت به حجج الهی و اهل بیت معصومین علیهم السلام شدت میابد مخصوصاً در مورد صدیقه کبری علیها السلام که محور آیه تطهیر بوده و در واقع شهادت علیه او و تکذیب وی به تکذیب کتاب خدا بر میگردد زیرا خدای متعال شهادت بر طهارت و صدق وی داده است، لاجرم شهادت کذب علیه او موجب خروج از دایره ایمان خواهد شد. لذا در جریان فدک وقتی ابوبکر مطالبه شاهد نمود امیر مومنان علیه السلام ابتدا از ابوبکر درباره اینکه آیه تطهیر در شان امام و همسر و فرزندان نازل شده اعتراف گرفت و آنگاه از ابوبکر پرسید

اگر دو شاهد بگویند که فاطمه (علیها السلام) فحشا مرتکب شده است چه خواهی کرد؟ ابوبکر گفت بر فاطمه حد اجرا میکنم. امیرمومنان (علیه السلام) فرمود بنابراین تو شهادت خلق را بر شهادت خالق ترجیح داده و کافر گشته ای (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹، ص ۱۲۵)

۲- تحلیل فقهی حکم کلی مشارکت در ظلم و ایذاء مباشر و مستقیم حضرت زهرا (علیها السلام)

بنابر روایات شیعه و سنی، رضا و غضب حضرت زهرا سلام الله علیها برابر با رضا و غضب خداوند متعال و رضا و غضب نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِفَاطِمَةَ: إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعِصْيَانِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ، هَمْنَا خدای متعال با غضب تو (فاطمه) غضب میکند و با رضای تو (فاطمه) خشنود میگردد. صاحب مستدرک میگوید این حدیث تمامی شرایط صحت حدیث شیخین را دارد اما آنها آن را ذکر نکرده اند (حاکم نیشابوری، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۱۶۷).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا» (مسلم، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۰۹۳). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فاطمه پاره تن من است، کسی او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و یا کسیکه او را بیازارد مرا آزرده است.

روایت صحیح نخست نشان میدهد مغضوب فاطمه (علیها السلام) مغضوب خداست و مغضوب خدا به نص کلام خدا ساقط از درگاه خداست. من یحلل علیه غضبی فقد هوی، هرکس غضبم بر او وارد شود سقوط میکند (طه، ۸۱) مغضوب الهی کسی است که از گمراه و ضال از راه پروردگار نیز نزد خدا منفورتر است و در هر نماز از خدا التماس میکنیم تا ما را از این دسته افراد قرار ندهد. اهدنا الصراط المستقیم... غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین، ما را به راه راست هدایت کن..... نه راه مغضوبین درگاهت و نه راه گمراهان (حمد، ۶-۷) بنابراین بدون هیچ تردیدی ظالمین و آزاردهندگان زهرای اطهر از دایره دین خارج اند. و این موضوع مویدات فراوانی از کتاب و سنت دارد.

حدیث صحیح دوم نیز نشان میدهد که ظالمین و آزاردهندگان زهرای اطهر (علیها السلام) ملعون و معذب اند. این حدیث ایذاء و آزار زهرای اطهر را مساوی با ایذاء و آزار رسول خدا دانسته است و

خدای متعال هم در قرآن کریم حکم ایذا و آزار رسول خود را همانند حکم ایذا و آزار خویش و بدون هیچ تفاوتی بیان نموده است و آن حکم، لعنت آزار دهندگان رسول خدا در دنیا و آخرت و وجوب عذاب دردناک برای ایشان است. ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة واعدلهم عذابا الیما، کسانی که خدا و رسولش را آزار می‌رسانند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت میکند و برایشان عذابی سخت و خوارکننده خواهد بود (احزاب، ۵۷) بنابراین آزار دهندگان زهرای اطهر به لسان الهی در دنیا و آخرت ملعون بوده و مستحق اشد عذاب اند. این معنا در روایات اهل بیت نیز قابل پی گیری است که تنها به نمونه ای اشاره میشود. صاحب کنزالفوائد با سند صحیح (حدثنا الشیخ الفقیه ابوالحسن بن شاذان قال حدثنی ابی قال حدثنا ابن الولید محمد بن الحسن قال حدثنا الصفار محمد بن الحسین قال حدثنا محمد بن زیاد عن مفضل بن عمر عن یونس بن یعقوب) از امام صادق علیه السلام نقل میکند که از قول جدش رسول خدا فرمود: ملعون ملعون من یظلم فاطمه ابنتی و یغصبها حقها و یقتلها، ملعون است ملعون است کسی که بعد از من به دخترم فاطمه ستم کند و حقش را غصب نماید و او را به قتل برساند (کراجکی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۵۰) در این حدیث شریف از قول رسول خاتم سه گروه مورد لعن قرار گرفته اند: ظالمین به فاطمه، غاصبین حق فاطمه، و قاتلین فاطمه. علاوه بر اینکه این حدیث، خود اخبار و پیشگویی از جانب رسول خدا بر این واقعه محسوب میگردد هر سه دسته لعن شدگان تحت عنوان ایذا و آزار رسانندگان به زهرای اطهر و در نتیجه ایذا و آزار رسانندگان به رسول خدا و خدای متعال بوده و منطبق با احادیث صحاح عامه و مضمون آیات قرآن کریم ملعون میباشند.

ابن حجر میگوید: سهیلی (از علمای اهل تسنن) با استناد به عبارت (فمن أغضبها غضبني) در روایات فوق الذکر، کفر اهانت کنندگان به حضرت زهرا را نتیجه گرفته و در توضیح دلیل خود گفته است: توجیهه أنها تغضب ممن سبها و قد سوی بین غضبها و غضبه و من أغضبه صل الله علیه و سلم یکفر، زهرا علیها السلام بر توهین کننده به خود غضب میکند و رسول خدا بین غضب فاطمه با غضب خود برابری برقرار نموده است و هر کس رسول خدا را به غضب آورد کافر شده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۱۰۵).

مویدات فراوان دیگری بر این حکم از کتب فریقین میتوان شاهد آورد که در اینجا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا میگردد.

ابن شهر آشوب (۵۸۸ ق) مینویسد: قومی از سفهای بنی تمیم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و از پشت حجرات با بی ادبی ایشان را خطاب قرار دادند و این عمل شنیع سبب ناراحتی ایشان گردید و این آیه نازل شد: إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، کسانی که تو را از پشت حجره ها میخوانند بیشتر ایشان بی عقل اند (حجرات، ۴). وی سپس اضافه میکند: فَكَيْفَ حَالُ مَنْ دَخَلَ دَارَهُ؟ وَضَرَبَ ابْنَتَهُ؟ وَغَضَبَ مَلَكَه؟ اگر صدا زدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از پشت حجره سبب آزردن شدن ایشان شده است، پس حال کسانی که بدون اجازه داخل خانه ی پیغمبر شده و به پاره ی تن او آسیب وارد کرده و ملکش را غصب کردند، چه خواهد بود؟ (ابن شهر آشوب، ۱۴۳۶، ج ۳، ص ۲۷۳-۲۷۴)

عراقی و سیوطی از علمای به نام اهل تسنن میگویند حضرت زهرا (علیها السلام) به اتفاق علما از ابوبکر و عمرو و عثمان افضل است؛ سیوطی اینگونه می نویسد: وذكر الإمام علم الدين العراقي: أن فاطمة وأخاها إبراهيم أفضل من الخلفاء الأربعة باتفاق (سیوطی، ۱۴۱۶، ص ۹۸) و از سوی دیگر خدای متعال در قرآن کریم میفرماید کمترین اذیت نسبت به ناقه صالح، عذاب خداوند و جهنمی شدن را بدنبال دارد (وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، بدی به آن نرسانید که دچار عذاب روز بزرگ میگردید (شعراء، ۱۵۶). حال وقتی آزار و اذیت ناقه صالح موجب عذاب خدا و جهمی شدن میگردد آزار و اذیت آنکه به اعتراف مخالفین مقامش از مقام خلفا ایشان برتر است چه می باشد؟!

ذهبی، در شرح حال ابن خراش وی را حافظ، فاضل و ناقد تعریف میکند و از قول ابو نعیم در مورد وی میگوید: "در قدرت حافظه، کسی را تواناتر از ابن خراش ندیدم. در عین حال از عبدان درباره وی نقل میکند که دو جلد کتاب در عیوب و مثالب شیخین تألیف کرده بود، و از ابو زرعه نقل میکند که عیوب و مثالب شیخین را نقل کرده و رافضی بوده است. از ابن عدی نیز درباره او نقل میکند: "از عبدان شنیدم که میگفت: به ابن خراش گفتم: حدیث ما ترکناه صدقه چگونه است؟ گفت: باطل است. مالک بن اوس به جعل این حدیث متهم است."

ذهبی در ادامه خطاب به ابن خراش می نویسد: از جاهلان رافضی که نه حدیث می فهمند و نه سیره عجیب نیست، اما تو ای حافظ فاضل چه عذری در پیشگاه خدا داری؟ با این که به مسائل آگاه بوده ای؟ پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نباشد.» (ذهبی، ۱۴۱۹، ج ۲ ص ۱۸۵). همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء درباره او مینویسد: «این شخص لغزیده و خوار شده است. علم و آگاهی او موجب بدبختی، و تلاشش سبب گمراهی او گشته است» (ذهبی، ۱۴۱۴، ج ۱۰ ص ۵۰۵)

ابن خراش "فقط کتابی نوشته که برخی عیوب ابابکر و عمر را ذکر کرده است. آن دو نیز به اجماع مسلمین، معصوم و بی عیب نبوده اند که هیچ، بلکه خودشان نیز عیوبی در حق خودشان گفته اند که در کتب اهل تسنن موجود است. اما همین مقدار موجب شده تا ذهبی که از استوانه های علمی و حدیثی اهل تسنن محسوب میشود او را متهم به کفر و ضلال و انحراف کند و علمش را سبب خذلانش دانسته باشد!

اگر ابن خراش به دلیل نقل عیوب دو نفر غیر معصوم که معترف به اشتباهات فراوانی از خود نیز بوده اند، کافر و ضال و مضل می شود، حکم کسانی که با پاره تن خاتم الانبیاء که به اجماع مسلمین سرور زنان دو عالم است اهانت و ظلم کرده و با وی دشمنی نموده باشد، چه خواهد بود؟!

بنابراین چه گذشت کفر کسانی که حضرت زهرا را عمدا آزرده ساخته و به ایشان ظلم نموده اند مشخص میگردد. لذا خود حضرت زهرا علیها السلام ظالمین و آخذین حق خود را دشمنان خود و رسول خدا یعنی ناصبی معرفی نمود. ابن فتال نیشابوری (م ۵۰۸ ق) از حضرت زهرا نقل میکند که فرمود: اوصت ان لایشهد جنازتی من هولاء الذین ظلمونی و اخذوا حقی فانهم اعدائی و اعداء رسول الله، وصیت فرمود که احدی از آنان که به من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند بر جنازه من حاضر نشوند چرا که آنان دشمنان من و دشمنان رسول خدا هستند (ابن فتال نیشابوری، ۱۳۷۵، ص ۱۵۱). از ادله دیگری که بر این حکم دلالت میکند منکر ضروری دین بودن کسی است که با اهل بیت دشمنی کرده و عامدانه به اهل بیت از جمله حضرت زهرا ظلم کرده و ایشان را آزرده میسازد. شیخ انصاری در کتاب طهارت میفرماید: آنچه مسلم و قطعی

است دشمنی با امیرالمومنین (علیه السلام) یا یکی از ائمه (علیهم السلام) مخالف ضروری دین است (زیرا مودت اهل بیت نزد تمام مسلمین پذیرفته شده و قطعاً از ضروریات دین می باشد) ایشان در ادامه توضیح میدهد که البته ضروری بودن ولایت اهل بیت امری دیگری است و در آن تردید وارد میکند و آنگاه اضافه میفرماید: بلکه ما نیز از این نظر مضایقه نداریم که ولایت نزد برخی (از مردم) از ضروریات است مانند کسانی که برای آنها ولایت اهل بیت با تواتر یا با شیاع ثابت شده است و اشکالی در کفر چنین افرادی نیست (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۲۶). بنابراین کسانی که در صدر اسلام با ظلم و آزار رساندن با اهل بیت مخصوصاً حضرت زهرا دشمنی نمودند تردیدی در کفر ایشان باقی نمی ماند هم به جهت اینکه منکر عملی محبت اهل بیت شدند که ضروری دین است هم به جهت اینکه منکر عملی ولایت و امامت اهل بیت بودند از آنجا که این موضوع برای ایشان ضروری دین محسوب میشد زیرا ولایت و امامت اهل بیت با ادله مختلف و نص رسول خدا از جمله در غدیر برایشان روشن شده و حجت بر آنها تمام گشته بود.

نتیجه گیری

از مجموع مباحثی که گذشت روشن میگردد اولاً ظلم وارد بر زن به مراتب زشت تر و قبیح تر از ظلم وارد بر مرد است و فاعل آن مستحق ذم و ملامت بیشتری است. و اما ظلم بر سرور زنان جهان به منزله نادیده گرفتن تمام زنان عالم و ظلم به جنس زن و شکستن حرمت نوع زن محسوب میگردد و از آنجا که حضرت زهرا (علیها السلام) سرور زنان بهشتی و مومنه اند بنابراین بر دیگر زنان حجت بوده و با ظلم به وی در واقع حجت خدا شکسته و هتک حرمت میگردد و از این روی صحیح است اگر تعبیر شود با هتک حرمت وی، هتک ناموس الهی شده است.

اما اهم مظالم مستقیم وارد بر ایشان هر یک مقتضای حکم متناسب با خود را دارد. قتل ایشان مستوجب کیفر سلب حیات است هم به جهت جنبه حق الناسی و از باب قصاص و هم به جهت حق الهی و از باب افساد فی الارض.

در مورد غصب و سلب اموال ایشان از جمله فدک از حیث مسئولیت مدنی، غاصبین اخذ به اشد وجه شده و ضامن استرداد اموال و منافع طول زمان غصب اند چه منافع مستوفات چه



غیرمستوفات و از حیث مسئولیت کیفری، تمام تصرفات ایشان در آن اموال حرام بوده و مستوجب تعزیر است و چه بسا به استناد محارب بودن مستحق مجازات قتل باشند.

در مورد سب حضرت زهرا علیها السلام، ساب ایشان به منزله ساب النبی بوده و مهدورالدم و مرتد و مستحق قتل است و از نظر اکثر فقها توبه وی نیز پذیرفته نمی باشد.

در مورد شهادت زور و کذب بر علیه ایشان، شهود فاسق بوده و بعد از آن شهادتشان اعتباری ندارد و ضامن اموالی هستند که به استناد گواهی آنها ستانده شده است و از آنجا که کسی را تکذیب کرده اند که به نص قرآن کریم آیه تطهیر در شان وی نازل شده و صدیقه است، تکذیب وی به منزله تکذیب کلام خدا بوده و مستوجب خروج از دایره اسلام میگردد.

نتیجه نهایی اینکه ظلم مستقیم به حضرت زهرا و ایذا و آزار ایشان مساوی و موجب ظلم و ایذا و آزار رسول خدا و در حکم ظلم و ایذا و آزار خدای متعال است و حکم ظلم و ایذا و آزار رسول و خدای متعال و مغضوب ایشان واقع شدن نیز کفر و ارتداد و ملعون شدن در دنیا و آخرت است.



منابع و مآخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

- ۱- آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، ۱۴۱۳، غررالحکم و دررالکلم، بیروت، دارالهادی.
- ۲- آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۲۰، روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۳- امام عسکری (علیه السلام)، ابومحمد حسن بن علی، ۱۴۲۱، (التفسیر) تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه السلام)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۴- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد، ۱۲۸۵، اسدالغابه، مصر، المطبعة الوهبیه.
- ۵-، ۱۴۱۷، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۶- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴، قم، کتابخانه آیت الله مرعش نجفی.
- ۷- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۱، البدایه و النهایه، لبنان، مکتبه المعارف.
- ۸- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بیروت، دارصادر.
- ۹- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۲۰، جمهره الامثال، بیروت، دارالجلیل.
- ۱۰- اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳، ارشادالاذهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۱۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۳۷۹، فتح الباری شرح صحیح بخاری، بیروت، دارالمعرفه.
- ۱۲- ابن شهر آشوب، محمد بن علی طبری آملی، ۱۴۳۶، مثالب النواصب، بغداد، دارالوفاق.
- ۱۳- انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۴۱۵، کتاب الطهاره، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
- ۱۴- ابن فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۱۳۷۵، روضه الواعظین، قم، الشریف الرضی.
- ۱۵- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۱۰، الصحیح، مصر، وزاره الاوقاف.
- ۱۶- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۹۹۷م، فتوح البلدان، سوریه، منشورات وزاره الثقافیه.

- ۱۷- بروجردی، حسین، ۱۳۸۶، جامع احادیث الشیعه، تهران، فرهنگ سبز.
- ۱۸- برقی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، المحاسن، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۹- ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۳۹۵، السنن، مصر، مطبعه مصطفى البابي الحلبي.
- ۲۰- جوهری، ابوبکر بغدادی، ۱۴۰۱، السقیفه و الفدک، بیروت، شرکه الکتبی للطباعه و النشر.
- ۲۱- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۱۳۴۰، المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد، مجلس دائره المعارف.
- ۲۲- حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۳۷۴، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت.
- ۲۳- حمیری، عبدالله بن جعفر، ۱۴۱۳، قرب الاسناد، قم، موسسه آل البيت.
- ۲۴- حلبی، علی بن ابراهیم، ۱۴۲۷، السیره الحلبیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۲۵- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۰، ارشاد الاذهان، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- ۲۶-، ۱۴۱۴، تذکره الفقها، قم، موسسه آل البيت.
- ۲۷-، ۱۴۲۰، تحریر الاحکام، قم، موسسه الامام الصادق (ع).
- ۲۸- خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۴، مبانی تکمله المنهاج، ترجمه علیرضا سعید، تهران، خرسندی.
- ۲۹- ذهبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ۱۴۱۹، تذکره الحفاظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۳۰-، ۱۴۱۴، سیر اعلام النبلاء، بیروت، موسسه الرساله.
- ۳۱- سید بن طاوس، سید رضی الدین علی بن موسی، ۱۴۱۴، اقبال الاعمال، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۳۲- سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، ۱۴۱۴، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر.
- ۳۳-، ۱۹۸۹ م، القام الحجر لمن زکی ساب ابی بکرو عمر، ریاض، مکتبه الساعی.
- ۳۴-، النموذج البیب فی خصائص الحبيب،

۱۴۱۶، مدینه منوره.

۳۵- شهیدثانی، زین الدین بن جبعی عاملی، ۱۴۱۷، الروضه البهیة، قم، اسماعیلیان.

۳۶- شوکانی، محمدبن علی یمنی، ۱۴۱۴، فتح القدیر، دمشق، دارابن کثیر.

۳۷- طبرسی، احمدبن علی، ۱۴۰۳، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضی.

۳۸- طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۱۴، الامالی، قم، دارالثقافه.

۳۹-، ۱۴۰۷، الخلاف، قم، موسسه النشر الاسلامی.

۴۰-، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۴۱-، ۱۳۸۷، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، مکتبه

المرتضویه.

۴۲- عینی، بدرالدین، بی تا، عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، داراحیاء التراث

العربی.

۴۳- فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله السیوی، ۱۳۸۵، کنزالعرفان فی فقه القرآن، طهران،

مکتبه المرتضویه.

۴۴- فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۱، تفصیل الشریعه، قم، مرکزفقهی ائمه اطهار.

۴۵- فیض، علیرضا، ۱۳۸۰، مبادی فقه و اصول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۴۶- فخررازی، احمدبن عمر، التفسیر الکبیر، ۱۴۲۰، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۴۶- فخرالمحققین، محمدبن حسن حلی، ۱۳۸۹، ایضاح الفوائد، قم، موسسه اسماعیلیان.

۴۸- قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم، ۱۴۱۲، بیروت، موسسه الاعلمی.

۴۹- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۳، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۵۰- کراجکی، محمدبن علی، ۱۴۰۵، کنزالفوائد، بیروت، دارالاضواء.

۵۱- مناوی، عبدالرئوف، ۱۳۵۶، فیض القدیر، مصر، المکتبه التجاریه الکبری.

۵۲- مرعشی شوشتری، محمدحسن، ۱۳۷۶، دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام، تهران،

نشرمیزان.

۵۳- مفید، محمدبن محمد، ۱۴۱۳، الامالی، قم، کنگره شیخ مفید.

۵۴-.....، ۱۴۱۰، المقنعه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم.

۵۵-مرتضی عاملی، سیدجعفر، ۱۴۲۳، مختصر مفید، نجف، مرکز الاسلامی للدراسات.

۵۶-مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۷-محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸، الشرایع، قم، اسماعیلیان.

۵۸-مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۲، الصحيح، قاهره، دار الحديث.

۵۹-نجفی، محمدحسن بن باقر، ۱۳۶۲، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۶۰-هاشمی شاهرودی، محمود، ۱۴۳۲، موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، قم، موسسه دائره

المعارف فقه اسلامی.

۶۱-هیثمی، علی بن ابی بکر، ۱۴۲۲، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

